

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۳. تعظیم. سومین مقام، مقام تعظیم است. وقتی بنده گفت: «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؛ خدا فرمود: «عَظَّمَنِي

عَبْدِي». وقتی عبد به «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می‌رسد؛ دو مرتبه را پشت سر گذاشته است؛ یکی مرتبه‌ی

تذکر در «بِسْمِ اللَّهِ» و دیگری مرتبه‌ی تحمید در «الْحَمْدُ لِلَّهِ». در «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بعد از طی

کردن آن دو مرحله، دید کثرت‌نگر فرد کم‌کم به دید وحدت‌نگر تبدیل می‌شود. چشم کثرت‌نگر او به تدریج کور و چشم وحدت‌نگر او بینا و باز می‌شود و به تدریج افق وحدت را مشاهده می‌کند.

رحمانیت حق در ایجاد اصل وجود است و رحیمیت حق در کمالاتی است که به وجود عطا کرده است و می‌کند. در مقام رحمانیت، خدا بسط وجود داد؛ در مقام رحیمیت، کمالات وجود را

گستراند و در عالم بسط داد. پس وقتی نمازگزار گفت: «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؛ این حقیقت بر قلب او

تجلی می‌کند که کلّ عالم تجلی رحمانیت و رحیمیت حق است؛ کلّ موجودات عالم هستی ظهور

هستی حق است؛ چه اصل وجودشان و چه کمالات وجودشان. اصل وجود شما با کمالات وجود

شما فرق می‌کند. کمالات شما مثلاً علمی است که دارید؛ اخلاقی است که دارید؛ یا قوایی است

که در وجود شما وجود دارد. این غیر از وجود داشتن شماست. یک وقت شما هستید یا نیستید؛

یک وقت هستید و هستی شما کمالاتی هم دارد. وقتی دریافت که هستی همه‌ی عالم ظهور

رحمانیت حق است و کمالاتش ظهور رحیمیت حق است؛ با این دو اسم جامع حق متعال به جایی

می‌رسد که همه‌ی کثرات در نظر او مضمحل می‌شود. وقتی این حقیقت بر قلب نمازگزار تجلی کرد که همه‌ی عالم با همه‌ی هستی و کمالاتش، ظهور رحمانیت و رحیمیت حق است؛ جلوه‌ی حق هیبتی در قلب او ایجاد می‌کند که این هیبت سبب توجه به عظمت حق و بزرگداشت حق می‌شود. لذا وقتی عبد می‌گوید «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»؛ خدای متعال می‌گوید «عَظُّمَنِي عَبْدِي». عبد من، مرا بزرگ داشت.

۴. تقدیس. در این مرحله عبد سه مرحله را پشت سر گذاشته است؛ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، مرحله‌ی تذکر؛ «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، مرحله‌ی تحمید و «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»، مرحله‌ی تعظیم. حال به مرحله‌ی تقدیس حق متعال رسیده است. تقدیس، حقیقت تمجید است که پس از این که عبد گفت «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» خدا فرمود: «مَجِّدْنِي عَبْدِي». در روایات تعبیر دیگری هم وجود دارد که فرمود: «فَوَضَّ (أَمْرَهُ) إِلَيَّ» یا «فَوَضَّ إِلَيَّ عَبْدِي»؛ به هر دو صورت نقل شده است. وقتی عبد می‌گوید «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» مالکیت حق متعال و این حقیقت را که همه‌ی عالم مملوک خداست؛ همه‌ی عالم ملک خداست؛ همه‌ی عالم مقهور خداست؛ دیده است. دیده که همه‌ی عالم ملک حق متعال است و مالک همه‌ی عالم، خداست. چون روز قیامت خدا می‌پرسد: «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟»؛ پاسخ این است که «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»<sup>۱</sup>. این حقیقت در قیامت برای همه شناخته می‌شود؛ والا در دنیا هم «لِمَنِ

---

۱. سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۱۶.

**الْمَلِكُ الْيَوْمَ؟»**؛ امروز مالک کیست؟ آیا غیر خدا مالکی وجود دارد؟ هر وقت این حقیقت را دیدی؛ قیامت برپا شده است. هر وقت مالکیت حق را به دیده‌ی دل دیدی؛ قیامت فردی و شخصی شما برپا شد. حساب قیامت جمعی و عمومی جداست. وقتی نمازگزار مالکیت حق و مقهور بودن همه‌ی عالم و قاهریت حق متعال را در **«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»** دید؛ غبار عالم کثرت فرو می‌نشیند. همه‌ی هستی‌های متنوع و همه‌ی معبودها و بت‌های مختلف، همه‌ی بت‌هایی که در خانه‌ی حق، در قلبمان جا داده‌ایم، در **«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»** می‌شکنند. صاحب‌خانه می‌آید و خانه‌اش را متصرف می‌شود. چون **«الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ»**<sup>۲</sup>؛ **«قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ»**<sup>۳</sup>. خود حق متعال که مالک خانه است می‌آید و خانه را یکجا تحویل می‌گیرد. اینجا دیگر شیطانی وجود ندارد؛ غیری وجود ندارد؛ همه‌ی خانه‌ی دل سالک به تصرف حق متعال درآمده است. اینجاست که خدا فرمود: **«مَجْدُنِي عَبْدِي»**.

در این مرتبه سالک الی الله به مقام خلوت می‌رسد. در اینجا دیگر بین عبد و حق حائل و واسطه‌ای وجود ندارد. خدا کلّ خانه را تصرف کرده و غیری نگذاشته است؛ همه‌ی بت‌ها، همه‌ی معبودها، همه‌ی چیزهایی که توجّه ما را به سمت خود می‌کشید و ما را از خدا غافل می‌کرد؛ هر چه غیر بود، رفت؛ خانه خلوت شد؛ ما ماندیم و صاحب‌خانه. این همان مقام خلوت است. خلوتی

<sup>۲</sup>. مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۲۵.

<sup>۳</sup>. مجلسی، بحار، ج ۵۵، ص ۳۹.

که در آن، بین عبد و خدا هیچ حائلی وجود ندارد. اینجاست که گفتگو مستقیم می‌شود؛ «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». در این خلوت، مستقیماً و بلاواسطه خدا را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید تنها تو را می‌پرستیم و در این پرستش و بندگی کردن، تنها از تو مدد می‌جوییم. لذا در آن حدیث هم بود که وقتی نمازگزار می‌گوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»، خدا می‌فرماید: «هَذَا بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي». این بین من و بنده‌ام است؛ اینجا هیچ حائلی، هیچ واسطی، هیچ غیری وجود ندارد.

اگر عنایت حقّ متعال شامل این بنده شود و این بنده که به حال محو رفته است؛ دوباره به خود بیاید و خدا او را به هشیاری برگرداند؛ به اصطلاح، حالت صحو بعد المحو، هشیاری بعد از ناهشیاری، واقع شود؛ بنده خواستار این می‌شود که خدایا حال که من به خود آمده‌ام؛ خدایا مرا در این مقام و مرتبه‌ای که به آن رسانده‌ای، ثابت قدم بدار. طالب استقامت و پایداری و تمکین و استقرار در این مقام می‌شود. لذا به خدا می‌گوید: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ».

«اهْدِنَا» به این معنا نیست که بیرون از صراط مستقیم هستیم؛ خدایا ما را راهنمایی کن تا صراط مستقیم را پیدا کنیم و به صراط مستقیم وارد شویم. وقتی می‌گویند فلانی هدایت کشتی‌یی را عهده‌دار است؛ فلانی هدایت اتوبوسی را عهده‌دار است؛ این به آن معنا نیست که اتوبوس در جاده نیست؛ نه. برای این که اتوبوس در جاده بماند و حرکتش در جاده ادامه پیدا کند، راننده باید همواره فرمان اتومبیل در اختیارش باشد و اتومبیل را درست هدایت کند. هدایت کردن اتومبیل در مسیر مقصد به این معنا نیست که اتومبیل بیرون از جاده است و راننده می‌خواهد اتومبیل را

داخل جاده بیاورد. با این علّت این توضیح را عرض کردم که غیرمسلمانان به مسلمان‌ها ایراد گرفتند و گفتند خودتان در نمازهایتان اعتراف می‌کنید که گمراهید. گفتند کجا ما چنین اعترافی می‌کنیم؟ گفتند در همه‌ی نمازهایتان به خدا می‌گویید: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؛ ما را به راه مستقیم هدایت کن. پس شما هدایت شده نیستید. این سؤال به ائمه عليهم السلام هم منعکس شد و ائمه عليهم السلام توضیح دادند که «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» یعنی «الْزَمْنَا» یعنی «تَبَتْنَا»، یعنی «أَدْمْنَا». یعنی خدایا ما را همواره ملازم صراط مستقیم قرار بده؛ ما را دائماً در صراط مستقیم حفظ کن؛ ما را در صراط مستقیم ثابت قدم قرار بده.

بعد از آن حالت که در حقّ متعال فانی شد و در آن مرتبه خود و غیره نمی‌دید؛ تنها حق بود؛ بیننده‌ای نبود که چیزی ببیند؛ فانی شده بود؛ حال به خود آمد؛ به بقاء بعد از فناء و به صحو بعد المحو نائل شد. در این هشیاری، از خدا می‌خواهد که خدایا مرا در این جایی که آورده‌ای حفظ کن؛ ثابت قدم بدار؛ «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ».

این مروری بر مسیر مصّلی در قرائت سوره‌ی حمد بود؛ تفسیر سوره‌ی حمد بحث‌های زیادی دارد. ولی خواستم مروری کنیم ببینیم نمازگزار در قرائت سوره‌ی حمد چه مراتبی را طی می‌کند. به برکت این حدیث که برایتان خواندم؛ مقداری با آداب قرائت که تذکّر، تحمید، تعظیم و تمجید یا تقدیس بود، آشنا شدیم.

در این حدیث فرمود من حمد را بین خودم و بندهام تقسیم کرده‌ام. نصف اولش مختصّ خدا، نصف آخرش هم مختصّ عبد، وسطش هم بین عبد و خدا مشترک است. از این حدیث می‌شود الهام گرفت که کلّ نماز هم همین‌طور است و همین تقسیم را در خود دارد. همه‌ی نماز بین عبد و حق تقسیم شده است. اگر عبد در هر مورد از موارد نماز، حقّ عبودیت حضرت حق را ادا کند؛ البتّه در حدّ وسعش «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»<sup>۴</sup>؛ آن‌گونه که پیغمبر خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام ادا کردند که احدی نمی‌تواند! در حدّ آنچه وسع و استعدادش است و ظرف وجودیش جا دارد؛ هر جای نماز است؛ در قیام است؛ در قعود است؛ در رکوع است؛ در سجود است؛ اگر آنجا حقّ الهی را به درستی و شایستگی ادا کند؛ همان جا حقّ تعالی حقّ او را عطا می‌کند. یعنی با لطف ازلی خود باب مراوده و مکاشفه را به روی او باز می‌کند. و اگر چنین امری واقع شود، حاکی از این است که آن حقّ توسط عبد به درستی ادا شده است. اگر نماز خواندیم و این باب باز نشد؛ شاهد بر چیست؟ چون خدا که وعده‌اش را خلاف نمی‌کند<sup>۵</sup>؛ فرمود: «أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ»<sup>۶</sup> شما به عهدتان وفا کنید تا من به عهدم وفا کنم. اگر دیدیم باب مکاشفات و مراودات با حق باز نشد؛ نشان می‌دهد ما حقّ خدا را ادا نکرده‌ایم؛ چون فرمود شما اوّل حقّ مرا ادا کنید تا من حقّ شما را ادا کنم. اگر در نماز ابواب باز نشد؛ بدانیم مشکل از خود ماست که در آن موضع نماز، حقّ ربوبیت پروردگار را به‌جا نیاورده‌ایم. باید نمازگزار قلب خود را به آداب عبودیت حق در

۴. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸۶.

۵. سوره‌ی حج، آیه‌ی ۴۷ و سوره‌ی روم، آیه‌ی ۶.

۶. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۰.

نماز عادت دهد و با آن مأنوس کند. کم کم کاری کند که ذائقه‌ی قلب، حلاوت و شیرینی ذکر خدا را بچشد. برای این که به اینجا برسد؛ طبیعتاً اوایل امر نیاز دارد زیاد ذاکر حق باشد؛ خلوت‌هایی داشته باشد؛ انس با خدای متعال، یاد فراوان حق متعال داشته باشد تا کم کم این مرتبه برای او حاصل شود. منتهی<sup>۱</sup> این هم که می‌گوییم به ذکر و یاد حق زیاد مشغول باشد؛ در بحث ذکر مفصل گفته‌ایم که از ذکر مرده هیچ کار بر نمی‌آید؛ کمالین که از شخص مرده هم هیچ کار بر نمی‌آید. ذکری که روح در آن نیست؛ مثل انسانی است که روح در پیکرش نیست. انسانی که روح در پیکرش نیست چه هنری دارد؟ چه کاری از او برمی‌آید؟ چه خاصیتی دارد؟ هیچ! این هم که من بنشینم الفاظ اسماء الله را به زبان جاری کنم؛ اما روح در این ذکر نباشد؛ نه فکر، نه قلب، هیچ یک در این ذکر حضور نداشته باشد؛ این یک جنازه‌ی مرده است. میلیاردها ذکر این‌گونه هم بگویند هیچ خاصیتی ندارد. ذکری که زنده باشد؛ یعنی روح ذکر در آن باشد، آثار و برکات خواهد داشت. اگر سالک بر این امر مداومت کند؛ کم کم مورد عنایت حق قرار می‌گیرد و باب مکاشفات و ابواب عالم ملکوت بر او باز می‌شود و آن‌گاه در نمازش به افق دیگری راه پیدا می‌کند. علامت این- که کسی به اینجا رسیده است، سه چیز است؛ در حدیث است؛ «التَّجَافِي عَنِ الدَّرِّ الْغُرُورِ» دارالغرور دنیا است؛ دارالغرور یعنی خانه‌ی فریب، خانه‌ی دروغین. مثل سراب که دروغین است؛ از دور آب به نظر می‌آید؛ می‌روی جلو می‌بینی هیچ چیز نیست. دنیا هم همین است؛ دنیا یک سراب است.

دنيا چو حباب است وليکن چه حباب      ني بر سر آب بلکه بر روی سراب

آن هم چه سراب، آن که بینند به خواب      و آن خواب چه خواب؟ خواب بدمست خراب

یک بدمستِ خرابی در خواب، حبابی را روی سرابی دیده است؛ این حباب چقدر اعتبار دارد! دنیا همین قدر اعتبار دارد. دنیا دارالغرور است. خواب می بینیم. یک تلنگر بخوریم و بیدار شویم هیچ خبری نیست؛ نه سالنی است؛ نه کسی اینجا نشسته است؛ نه کسی صحبت می کند؛ خبرهای دیگری است. امیدواریم خدا بیداری را روزی کند؛ آن وقت ببینیم چه ها وجود دارد؛ ببینیم همه ی چیزهایی که فکر می کردیم هست، نیست و همه ی چیزهایی که فکر می کردیم نیست، وجود دارد. اولین علامت این که از رهگذر مداومت در ذکر حقّ متعال، این عنایت شامل مصّلی و نمازگزار شده و فتح ابواب ملکوت بر روی قلب او شده است؛ این است که او زیر حمّالی بار این خانه ی دروغین و پوشالی و پوک و توخالی نمی رود و از آن شانه خالی می کند؛ «التَّجَافِي عَنِ الدُّرُورِ» تجافی یعنی پهلو خالی کردن؛ یعنی زیر بار حمّالی دنیا نرفتن. دوم، «وَ الْإِنَابَةَ إِلَى الدُّرُورِ» رو آوردن به خانه ی جاودان، حقیقتی که همیشگی است. توجّه عبد به آن سمت می رود؛ در آن جهت حرکت می کند. و سوم «وَ الْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ النَّوْتِ»<sup>۷</sup> قبل از این که مرگ برسد؛ او چمدانش را بسته است و آماده است. یعنی دلبستگی و تعلق به عالم را قطع کرده است. هیچ دلبستگی به دنیا ندارد. لذا آماده ی حرکت است. هر وقت عزرائیل بیاید و بگوید برویم؛ می گوید «بِسْمِ اللَّهِ». جلوتر از عزرائیل هم می رود. البتّه شما جلو ندوید؛ لازم نیست. وقتی او آمد همراهش بروید. فرار نکنید؛ نگویید کمی وقت بده من یک سری وسایلم مانده است؛ هنوز در چمدانم نگذاشته ام و کمی فرصت بده بارم را مرتّب کنم. امیدواریم خدا توفیق دهد آماده ی سفر باشیم.

<sup>۷</sup> مجلسی، بحار، ج ۶۵، ص ۲۳۶.



این که می‌گویند مستحب است مؤمن وصیت‌نامه‌اش را بنویسد؛ هر شب هم که می‌خواهد بخوابد، آن را زیر متگایش بگذارد و بخوابد؛ یعنی آماده‌ی مردن باشد؛ همه‌ی کارهایش را کرده باشد؛ دیگر هیچ کاری نمانده باشد. مستحب است برای خودش کفن هم بخرد؛ همه‌ی این کارها علائم ظاهری است؛ و الا چه بسا افرادی وصیت‌نامه هم نوشته‌اند؛ کفن هم خریده‌اند؛ همه‌ی این کارها را هم انجام داده‌اند؛ اما با تمام وجود به دنیا چسبیده‌اند و محال است رهایش کنند. این کارها به شرطی مؤثر است که حقیقتش دل‌کندن باشد. البته خود این کارها به دل‌کندن از دنیا کمک می‌کند. همین که انسان یاد مرگ می‌افتد و به خاطر می‌آورد که بالأخره باید بروم؛ اموالی که جمع می‌کنم مال من نیست و به وراثت می‌رسد؛ در وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد که بعد از من چه کار شود و امثال اینها؛ در دل‌کندن از دنیا قدری به او کمک می‌کند. و الا اصل، دل‌کندن از این عالم است؛ به دنیا تعلق نداشتن، انسان را برای سفر آخرت مستعد و آماده می‌کند. «وَالْأَسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْفَوْتِ» آماده‌ی موت قبل از این که فوت برسد. موت غیر از فوت است. فوت وقتی است که فرد را دفن می‌کنند؛ بدنش در خاک می‌پوسد و متلاشی می‌شود. البته اگر مؤمن صالحی باشد و روح قوی‌یی داشته باشد، بدنش در قبر نمی‌پوسد و سالم باقی می‌ماند. اما موت جایی است که شما دل از تعلق دنیا رها کرده‌اید. این سه علامت بیانگر این است که برای عبد فتح باب شده و آن در به روی او باز شده است.

اینها بحث‌های سنگینی است؛ حتی شنیدنش سنگین است. این که خدا هم به گوینده و هم به شنونده توفیق دهد که حقایق آن در جان ما مستقر شود؛ اولاً خوب بفهمیم؛ ثانیاً بتوانیم به

حقیقتش دست پیدا کنیم و متحقق به آن حقایق شویم که آن خیلی بزرگ‌تر است و با آن فاصله‌ی زیادی داریم. اما همین شنیدنش هم خصوصاً با این گونه‌ای که من می‌گویم؛ سخنرانی هیجانی که نمی‌کنم. با آرامش می‌گویم. اقتضای این بحث‌ها نیست که از فنون سخنوری استفاده شود. این بحث‌ها اقتضای دیگری دارد. لذا ممکن است خسته شده باشید. اجازه دهید همین‌جا بحث را تمام کنیم. به اندازه‌ی کافی صحبت شد. شاید خدای متعال توفیق دهد جلسه‌ی آینده این بحث را به افق‌های دیگری بکشانیم و ببینیم ادب خواندن سوره‌های قرآن در نماز چه چیزهایی است.

امیدواریم خدای متعال به برکت قرآن کریم ما را مؤدب به آداب قران کند و ما را به حقیقت قرآن متحقق فرماید و با صاحبان قرآن محشور فرماید. به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

**لِّلّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ**